



دکتر عارف سحر  
پژوهشگر و استاد دانشگاه

## مزاری و نخستین تلاش برای ایجاد دولت مدرن

هنوز سرزمین دهکده‌های کوچک و ساکنانش را متمرکز و مرکز گریز حفظ کرده است؟ و پرسش سوال متعارفی که آیا نظام‌ها در افغانستان ناکار آمدند یا مردم حکومت ناپذیر؟ و این مسئله ریشه در کجا دارد؟ چرا تا هنوز به جای بهره‌برداری از مزایای دولت-ملت و اقتصاد مدرن، در افغانستان از "اجماع ملی"، "اجندای ملی" و "گذار از سیاست قومی" سخن می‌رود؟ و شهید مزاری تلاش می‌کرد تا راه حل مناسبی برای پایان مشکلات کشور جستجو کند.

امروزه، افغانستان در گرداب جنگ و خونریزی و خشونت‌های کم سابقه سیاسی‌ای گیر کرده است. بدون در نظر داشت شدت فقرزدگی و ستم‌دیدگی جامعه یا میزان انگیزنده و چابکی رهبران و نخبگان سیاسی، خشونت‌های جمعی به صورت ناگهانی فوران نمی‌کنند. این خشونت‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری مظهر خشونت‌ها و خصومت‌های انباشته‌شده‌ای‌اند که طی دهه‌ها انباشته شده‌اند. بنابراین باید مکانیزمی ایجاد و

مزاری در عصری به مبارزه عدالت‌خواهی برخاست که مناسبات قدرت و روابط اجتماعی تنها بر پایه‌های بی‌اعتمادی و دیگرستیزی میان گروه حکمروا و گروه‌های قومی به حاشیه رانده شده شکل و بسط داده می‌شد. تقسیم‌بندی اقوام در حوزه‌های جغرافیایی شمال-جنوب و شرق-غرب و شکست و ناکامی آنها در جذب شدن در بدنه و ساختار قدرت، زمینه را به صورت خودکار برای شکل‌گیری و توسعه آثار رژیم ساختاری مساعد می‌ساخت. اما شهید مزاری با یادگیری از تجارب گذشته و بیرمشق قراردادن این تجارب، همواره خواهان عبور و گذار از این وضعیت بود و شکل‌گیری و پویایی سازه‌های دولت-ملت مدرن و پاسخگویی را که بر نهادهای مدرن و فراگیر تهداب‌گذاری شده باشند، تنها راه حل برون‌رفت از دور باطل خشونت‌ها می‌دید. بنابراین، شهید مزاری با پرسش‌هایی درگیر بود از قبیل این که اساساً چه عواملی افغانستان را تا



“

شهید مزاری با یادگیری از تجارب گذشته و سرمشق قراردادن این تجارب، همواره خواهان عبور و گذار از این وضعیت بود و شکل‌گیری و پویایی سازه‌های دولت-ملت مدرن و پاسخگویی را که بر نهادهای مدرن و فراگیر تهداب‌گذاری شده باشند، تنها راه حل برون‌رفت از دور باطل خشونت‌ها می‌دید.

”

تداوم منازعات بوده است.

در افغانستان، اکنون پس از گذشت یک دهه و نیم تلاش و مبارزه در راستای ایجاد و تقویت مؤلفه‌های دولت‌سازی و ملت‌سازی هنوز هم ایدئولوژی‌های اتنیک، خویشاوندی و مذهبی، مانند سایر اصول سازمانی اجتماعی آکنده از ابهامات، تناقضات، حدبندی‌ها و هم‌سستی‌های داخلی‌اند. بنابراین، کاربرد این اصول توسط افراد، کثرت‌گرایی‌های سازمان‌دهی‌شده و حکومت‌ها به منظور رشد و انبساط اهداف نهادی به پیامدهای غیرمترقبه و غیرقابل پیش‌بینی منتج گردیده است. این نکته نیز قابل تأمل است که اصول سازمانی - اجتماعی که بر مبنای ساز و برگ‌های اتنیک، خویشاوندی، مذهبی یا منابع دیگر هویت اجتماعی استواراند، در نفس خود سبب‌ساز نظم‌بخشی در فرایند ایجاد و تقویت نسبت‌های اجتماعی پنداشته نمی‌شود. در عوض، افراد، کثرت‌گرایی‌های اجتماعی سازمان‌دهی‌شده و هم‌چنین حکومت‌ها این اصول را در مطابقت با اوضاع مشخص سیاسی، اقتصادی و تاریخی که در آن قرار می‌گیرند، مورد کاربرد قرار می‌دهند. در افغانستان، در قالب فعالیت‌های نیروهای واقعی اقتصادی و سیاسی، هم داخلی و هم خارجی، ارزش‌های هویت‌ها، وفاداری‌ها و ایدئولوژی‌های مشخص اتنیک، خویشاوندی و مذهبی و میزان تأثیرگذاری آنها در روند ایجاد و مدیریت پیوندهای اجتماعی، بسیج‌سازی همگانی و هم‌چنین پیوند آنها با دولت، قابل تأمل‌اند. برعلاوه، ماهیت پیوندها میان شکل‌گیری و بازآرایی صف‌بندی‌های اتنیک، قبیله‌ای و مذهبی - فرقه‌ای در کشور، و شکل‌گیری و تحول ساختارهای قدرت در مرکز، قابل کندکاو و فهم است.

این حس‌های متنوع از یک سو و عدم مکانیزم کارا و مؤثر سیاسی برای هم‌سازگردانی خواست‌ها و تمایلات متضاد از سوی دیگر، کشور را به یک ملت همیشه در حال گذار مبدل ساخته است. نحوه‌ی حکومت‌داری و رویکرد حکمروایی غالب در کشور باعث شده است تا دستگاه‌های سیاسی حاکم همیشه محبوس در قید افراد انگشت‌شماری قرار بگیرد و در مقابل احزاب سیاسی و هم‌چنین اپوزیسیون سیاسی به معنی واقعی هرگز در فضای همگانی افغانستان تعریف نشده‌اند و در صورت دستیابی به فرصت با سیاست‌های حکومتی بر سر تقسیم و سهم‌بری قدرت با خشونت‌های غیر قابل توصیفی پاسخ گفته‌اند. در حالی که احزاب و اپوزیسیون سیاسی عناصر تکمیل‌کننده یک تنواره سیاسی نیرومند به شمار می‌روند اما در افغانستان از آنجایی که دستگاه سیاسی حاکم بحران آفرین بوده است، فرصت‌ها و زمینه‌های رشد و گسترش احزاب سیاسی و اپوزیسیون که

تطبیق گردد که از به وجود آمدن فضای بی‌اعتمادی و خصومت که در آن جوانب درگیر توسل به رفتار خشونت‌آمیز را تنها گزینه برای تقویت ابزار امنیت و بقا خود می‌پندارند، جلوگیری به عمل آورد. هدف از ایجاد مکانیزم پیش‌گیرنده از اشتعال منازعه، مساعد ساختن پیش‌زمینه مدیریت تفاوت‌ها و منازعات به نحوه عاری از خشونت و شکل‌سازنده می‌باشد.

افغانستان امروز نیز از این قاعده مستثنی نیست. منازعات خشونت‌بار و هرج و مرج گسترده در طول و عرض پنج دهه گذشته تأثیرات تباہ‌کننده‌ای را بر زندگی ساکنین این مرز و بوم گذاشته‌اند. میلیون‌ها شهروند کشته شدند و میلیون‌های دیگر مجبور به ترک خانه‌هایشان شده‌اند و زیرساخت‌ها و منابع طبیعی هم نابود گردیده‌اند. تار و پود و بافت اجتماعی کشور به شدت دچار چند پارچگی و شکاف‌های عمیق قومی گردیده است. برخوردها با قضایای کلان کشوری رنگ و ماهیت قومی به خود گرفته و حس همگرایی ملیت‌ها در میان اقوام متنوع به حس مبتنی بر هویت قومی تبدیل گردیده است. برعلاوه، نهاد‌های دولتی شکننده و به پیمان‌ها قابل ملاحظه‌ای ضعیف‌اند. عدم کارایی دستگاه‌های دولتی در کشور باعث گردیده است که پیوند مرکز با حاشیه همیشه محدود و محصور در گرو انگاشت‌های متقابلاً متضاد حبس گردد. دستگاه‌های دولتی در طول تاریخ این سرزمین برای ایجاد و تقویت پیوند مرکز با حاشیه تلاشی نکرده‌اند؛ چون این برداشت همیشه متصور بوده است که ساکنین حاشیه‌ای به میزان غیرقابل تصور فقیر بوده‌اند و بنابراین فاقد توانایی، ظرفیت و مهارت‌های لازم، هم در جهت گسترش و هم در جهت مقاومت و مخالفت با نفوذ دولت هستند.

این برداشت دستگاه سیاسی از وضعیت حاشیه به دو چالش و در عین زمان به دو غلط‌فهمی دامن زده است. نخست، با درک و پذیرش این مسئله که حاشیه همیشه در حالت منازعه با مرکز قرار داشته، درک این مسئله نیز از اهمیت حیاتی برخوردار است که حاشیه با حکومت تنها با ابزار خشونت و مخاصمه برخورد کرده است اما هیچ زمانی با اصول و مؤلفه‌های حکومت‌داری ولو ناکارا با خشونت پاسخ نگفته است. ثانیاً اربابان قدرت در مرکز، نیرومندی حاشیه در فرایند ایجاد، گسترش و تقویت تغییر و تحول در سطح کشور را اغلب ناچیز و نادیده شمرده‌اند. این دو مسئله به جای ایفای نقش سازنده در راستای تقویت و ترویج نهاد‌های دولتی، اسباب محدود ساختن گستره دستگاه دولتی گردیده‌اند و در نهایت، کشور همیشه جولانگاه رقابت‌های ناسالم و زمین حاصل‌خیزی برای اشتعال و



قادر به ایفای نقش متعارف در کشور باشند، مساعد نگردیده است. بنابراین، با در نظر داشت فضای حاکم، دستیابی به اجماع همگانی (میان نخبگان سیاسی-اقتصادی و نیز قومی-سیاسی) بر سر تقسیم قدرت میان نهادهای سیاسی یکی از سازه‌های کلیدی برای ثبات دائمی و ترویج و گسترش مؤلفه‌های دموکراسی برای ملت‌های در حال گذار به شمار می‌آید؛ چون اختلاف نظرها در میان بازیگران و کارگذاران کلیدی سیاسی-اقتصادی بر سر نوع حکومت سیستم انتخاباتی مشروعیت حکومت دموکراتیک نوظهور، فرایند تصمیم‌گیری و آینده تمام سیستم‌های سیاسی را تحت سوال می‌برد. این گونه مرزناپذیری نهادی درباره روندهای کاری که برای تأسیس ساز و برگ‌های دموکراسی الزامی پنداشته می‌شوند، نه تنها روند گذار را نامکمل گذاشته بلکه باعث ایجاد تأخیر در فرایند ترویج و نهادینه‌سازی دموکراسی نیز خواهد شد.

با توجه به وضعیت خشونت‌بار کشور، مزاری طرح شکل‌گیری دولت مدرنی را ارایه کرد که می‌تواند مشارکت همگانی و عدالت اجتماعی را در کشور تضمین کند. همین صداقت، روحیه عدالت خواهی، جوانمردی و ساده زیستی مزاری بود که تفکر سیاسی وی در زمان کوتاهی به یک جریان و یک مکتب پیشرو عدالت‌خواهی تبدیل شد و مزاری امروز برای تمام جریان‌ها و ادبیات سیاسی به رهبر الگو بخش و الهام بخشی تبدیل شده است. مزاری و اندیشه‌های بلند وی موجب تغییر یافتن ادبیات و گفتمان سیاسی غالب در کشور شده‌اند. شهید مزاری علاوه بر پدید آوردن و وارد ساختن سازه‌های مدرن و سازگار با شرایط کشور و حقوق شهروندی در ادبیات سیاسی افغانستان، همواره به دنبال "اخلاقی سازی" سیاست و قابل

مدیریت و پیش‌بینی پذیر ساختن سیاست از رهگذر نهادسازی بود. چون مزاری به خوبی درک کرده بود که بحران افغانستان از بحران قدرت که در غیاب نهادهای بازدارنده، کنترل کننده، پاسخگو و پاسخ‌گیر شکل گرفته است، تغذیه و تقویت می‌شد. بر علاوه، مزاری پیامدهای ناگوار به ناکامی انجامیدن تلاش‌های نهادسازی در تاریخ معاصر کشور را به روشنی درک کرده بود و بر دلیل، به گونه نمونه، اینکه چرا کشور امریکا از همسایگانش مانند مکزیک و پرو ثروت‌مندتر است، به خوبی آگاهی داشت. در اندیشه مزاری، فقدان نهادهای مؤثر و کارا، مهم‌ترین عامل عقب ماندگی کشور به شمار می‌رفت. چون این نهادها بودند که موجب برانگیخته شدن انگیزه‌های شهروندان برای تلاش در راستای سازندگی، آموزش، سرمایه‌گذاری می‌شوند و مهم‌تر از همه، بستر شکل‌گیری فضای "دیگرپذیری"، "شکلیابی" و اعتقاد به حقوق شهروندی را فراهم می‌سازد. در اندیشه مزاری اما، نه تنها نهادها بلکه نهادهای "فراگیر" قابل تعریف و بازتعریف بودند؛ چون به اعتقاد مزاری، تمامی جوامع انسانی تنها در چارچوب یک رشته از قواعد و اصول سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... فعالیت می‌کنند. و این اصول توسط دولت و شهروندان به صورت همگانی ایجاد و اعمال می‌شوند. بدین ترتیب، در اندیشه مزاری تنها دولتی مشروع و تأثیرگذار است که بر پایه نهادهای مشروع و فراگیر تهداب‌گذاری شده و انعکاس دهنده و دربرگیرنده خواسته‌های شهروندان باشد. امید می‌رود که روزی اندیشه‌های شهید مزاری به بار نشیند و ما شاهد دولت-ملتی باشیم که بر خواسته از اراده سیاسی شهروندی و انعکاس دهنده هویت جمعی تمام اقوام باشد.

66

با توجه به وضعیت خشونت‌بار کشور، مزاری طرح شکل‌گیری دولت مدرنی را ارایه کرد که می‌تواند مشارکت همگانی و عدالت اجتماعی را در کشور تضمین کند. همین صداقت، روحیه عدالت خواهی، جوانمردی و ساده زیستی مزاری بود که تفکر سیاسی وی در زمان کوتاهی به یک جریان و یک مکتب پیشرو عدالت‌خواهی تبدیل شد و مزاری امروز برای تمام جریان‌ها و ادبیات سیاسی به رهبر الگو بخش و الهام بخشی تبدیل شده است.

99